شماره فايل 1271\_ سوره انبیاء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ .....

شاید بعضی میان مسئله کراهت و حرمت اشتباه می­کنند. می­گوییم فلان چیز مکروه است. خیال می­کنند می­گوییم حرام است. حرام با مکروه فرق دارد. کراهت با حرمت فرق دارد. حرام آن کاری است که ترکش، رجحان بر فعلش دارد و فعلش هم موجب عقاب است. اگر کسی آن کار را انجام بدهد، مستحق عقاب و عذاب است؛ این کار، کار حرامی است. مثلاً دروغ گفتن حرام است. غیبت کردن حرام است. حرام است یعنی موجب عقاب است و امّا مکروه آن کاری است که ترکش بر فعلش رجحان دارد امّا فعلش هم عقاب ندارد. کار ناپسندی است. امّا در عین حال اگر کسی مرتکب بشود، مستحق عقاب و عذاب نیست. کراهت در عبارت با کراهت در امر غیرعبادی فرق می­کند. امر غیر عبادی که کراهت دارد یعنی واقعاً ناپسند است. کاری است که خدا آن را نمی­پسندد و لواینکه عقاب ندارد. مثل اینکه تو مسجد حرف دنیا زدن. مثلاً در مسجد بنشیند حرف دنیا بزند، چیزی بخرد، بفروشد، معامله بکند. این امر مکروه و ناپسند است ولی اگر کسی کرد، عقاب ندارد، چون حرام نیست که موجب عقاب باشد ولی کار ناپسند و مکروهی است؛ کار خوبی نیست. امّا در عبارت اگر می­گوییم کراهت دارد، کراهت در عبارت به این معنا نیست که ناپسند است. به اصطلاح آقایان علما یعنی اَقَلُّ ثَواباً. یعنی این عبارت که مکروه است یعنی ثوابش کمتر است. نه اینکه ناپسند است. عبادت هیچ­وقت ناپسند نیت. همیشه عبادت مطلوب خداشت. همیشه عبادت محبوب خداشت. هیچ وقت ناپسند نیست که خدا نپسندد. این­طور نیست. منتهی یک عبادتی را با عبادت دیگر می­سنجیم، می­گوییم این عبادت نسبت به آن عبادت، مکروه است، است یعنی ثوابش کمتر است. مثلاً فرض بفرمائید که شخص جُنُب در حال جنابت قرائت قرآن بر او مکروه است نه مسح کتاب قرآن، مسحش حرام است. یعنی بخواهد در حال جنابت خط قرآن را با بدنش مسح کند، حرام است امّا قرائت قرآن از 7 آیه بیشتر مکروه است نه اینکه ناپسند است. مکروه است یعنی ثوابش کمتر از ن موقعی است که در حال طهارت قرائت می­کند. در حال جنابت قرائت کند، ثوابش کمتر است. یا مثلاً در حال حیض است، قرائت قرآن مکروه است نه اینکه پسندیده نیت و ثواب ندارد ولی ثوابش کمتر است از آن موقعی که در حال طهارت است. یا به همین کیفیت گفته می­شود که شخص مسافر اقتدا کند به امامی که مسافر نیست، این کراهت دارد. نه اینکه اصلاً پسندیده نیست و باید فرادا بخواند، اینطور نیست. همیشه جماعت ثوابش از فرادا بیشتر است ولی در عین حال این جماعت کراهت دارد یعنی بسنجیم با آن جماعتی که هر دو (امام و مأموم) هر دو حاضرند یا هر دو مسافرند، آن ثوابش بیشتر است. اقتدا مسافر به مسافر و اقتدا حاضر به حاضر ثوابش بیشتر است از اقتدا حاضر به مسافر یا اقتدا مسافر به حاضر. ولی به هر حال نماز جماعت همیشه افضل است از نماز فرادا. پس کراهت در عبادت به معنای ناپسندی نیست که خدا نمی­پسندد بلکه کراهت در عبادت به معنای اَقَلُّ ثَواباً است. یعنی هر دو ثواب دارد. ولی ثواب آن کمتر است از این است و ثواب این بیشتر از آن است.

"أعوذ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿۸۳﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ﴿۸4﴾"[[1]](#footnote-1)

فرض شده در سوره انبیاء قسمت­هایی از زندگی انبیاء (علیم السّلام) ذکر شده، از جمله آن پیغمبران بزرگ که ذکرش در این سوره آمده حضرت ایّوب (علیه السّلام) است. شاید در این آایت، دهمین پیغمبر باشد که اسم شریفشان در این قرآن آمده. که مناجاتی با خدا داشته در آن حالی که گرفتار شدائد و مصائب بود. حضرت ایّوب هم یکی از بزرگانی است که مظهر یک صفت بزرگش است. البته همه انبیا و اولیا (علیهم السّلام) واجد همه­ی کمالات هستند. منتهی هر کدامشان در شرایطی مظهر یکی از آن صفات کمال واقع شده­اند. شرایط طوری بوده که یک صفت در آن­ها بروز بیشتری می­کرده وگرنه نه اینکه این صفت منحصر به یکی باشد و دیگران نداشته باشند. حالا حضرت ایّوب(علیه السّلام) پیغمبر بزرگواری است که صفت صبر در وجود او بیشتر بروز کرده که با آن همه محنت ها و شدت ا و مصیبت ها شکایتی به خدا نکرده و جزع و فزع نکرده، تحمل کرده و شکیبایی کرده که برای افراد عادی قابل تحمل نیست. همه­ی انبیاء اگر شرایط حضرت ایو پیش می­آمد، همه این­طور بودند منتهی این صفت در ایشان بروز بیشتری کرده. حالا در چند جا قصه­ی حضرت ایوب آمده منتهی در سوره ((ص)) قدری بیشتر ذکر شده. در سوره انبیاء به صورت اجمال آمده، در سوره ((ص)) داریم که وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ [[2]](#footnote-2) وقتی پرفتار شد بعد هم با خدا در حال مناجات آمد. در گرفتاری حضرت ایوب هم روایت داریم از امام صادق(علیه السّلام) سوال کردند: که چرا حضرت ایوب علیه السّلام گرفتار این همه بلایا شد، چون خیلی بلا بر او ریخت، بلا و مصیبت مالی، مصیبت اولاد و فرزندان، مصیبت بر بدن و مرض. همه­ی این گرفتاریها بود. گرفتاری روحی که از جهت مردم که شماتت ها داشتند. تحمّلش هم خیلی سنگین بود، همه این ها بر این پیغمبر بزرگوار وارد شد و آن مرد سوال می­کند که چرا حضرت ایّوب این­قدر گرفتار شد؟ چون ما اگر کسی گرفتار بشود، می­گوییم از پیشگاه خدا منفور شده. خدا طردش کرده و او را دیگر دوست ندارد و به بلا انداخته. آن مرد هم چنین فکر می­کرد که حضرت ایّوب هم کارهایی کرده که پیش خدا نامرضی(؟) بوده و خدا هم او را گرفتار کرده. امام فرمود: نه این گرفتاری که برای ایّوب (علیه السّلام) پیش آمد نه به خاطر کفران نعمت بود و بعد هم خدا گرفتارش کرده بلکه از بس شاکر بود، گرفتار شده، آن مرد سؤال کرد: چطور؟ فرمود: ابلیس به حضرت ایّوب (علیم السّلام) حسد برد، دید همش شاکر است. بنده­ی اوّابی بود. چون خدا مدحش می­کند. نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴿۴۴﴾[[3]](#footnote-3) خوب بنده ای است اوّاب است. اوّاب کسی است که از کسی نمی­بُرَد. همش دنبال او می­رود. از او بدی به حسب ظاهرببیند، از او نمی­برد. همش در حال مراجعه رفتن در خانه اوست. اوّاب یعنی انسان پی­در­پی در خانه کسی برود و سلام و احوال پرسی کند و اظهار محبّت کند. همیشه همینطور است. با همه این مصیبت ها و بلا ها باز همیشه در خانه ماست و همه اش شکر می­کند. چون خیلی شاکر بود ابلیس به خدا عرض می­کند: اگر این خیلی شکر می­کند، چون در زندگی رفاه دارد و مرّفه است و آدم مرّفه هم شاکر است. این چیز مهمی نیست. اگر گرفتاری برایش پیش بیاید، معلوم می­شود باز هم شاکر است یا نه! خدا برای اینکه به او بفهماند که او شاکر است و هم دیگران هم عبرتی بگیرند و او را در زندگی پر محنتشان او را الگو قرار بدهند، به شیطان اجازه دادند که می­خواهی چکار کنی؟ گفت: اگر اجازه بدهید من بتوانم برایش گرفتاری و مصائبی پیش می­آورم که معلوم می­شود که او آیا شاکر هست یا نه. به ابلیس اجازه داد و لذا آمد سراغ حضرت ایّوب (علیه السّلام). با مقدماتی، کاری کرد که مزرعه ایّوب (علیه السّلام) آتش گرفت. مزارع فراوانی داشت که محصول فراوانی داشت که در راه خدا انفاق می­کرد. بعد ابلیس دید که او باز شاکر است و همش شکر می­کند. موقعی که محصول برمی­داشت شاکر بود، حالا هم که مزرعه سوخته باز شاکر است. بعد رفت سراغ فرزندانش، فرزندان متعدد هم داشت. ظاهراً 12 فرزند داشت. آن ها هم خیلی بزرگوار بودند جسماً و روحاً. طوری مقدمات فراهم شد که آن­ها در اتاقی که بودند، فرود آمد، همه مردند. زیر آوار ماندند و همه یک جا مردند. خبر به ایّوب (علیه السّلام) سید باز سجده شکر به جا آورد. دید اموالش رفته شده، اولادش رفته باز هم شاکر است. گفت اگر من به بدنش آسیب برسانم، آنجا گرفتار می­شود و مضطر می­شود. باز مقدمات فراهم شد طوری شد که حضرت ایّوب مریض شد مبتلا به بیماری­های سختی شد که قادر به حرکت نبود. البته در بعضی چیزها شاید به صورت روایت هم نقل می­کنند آن­ها سندش معتبر نیست. از طریق اهل تسنن نقل می­شود گفته­اند حضرت ایّوب به مریضی سختی گرفتار شد حتی بدنش کرم افتاد و عفونت در آن بوجود آمده به طوری که از آن شهر او را بیرون کردند و به بیابانی بردند. این حرف درس نیست. اگر فرضاً هم در جایی نوشته شده، بعضی مطالب نوشته شده ولی هر نوشته ای که متقتن و معتبر نیست و کسانی هم که از روی نوشته­ها برای مردم نقل می­کنند. باید متوجه باشند که نوشته­ها مختلف است. گاهی سند و اعتبار ندارد ولی ما یک سلسله کلیاتی در عقاید داریم که اگر با آن کلیّات مطابق درنیامد آن را رد می­کنیم و می­گوییم درست نیست ما در مورد انبیاء (علیهم السّلام) اعتقاداتی داریم که هم عقلاً و هم از طریق نقل و روایات، هر پیغمبری در میان مردم باید طوری باشد که حالت منفّر نداشته باشد، صفت و حالتی که تنفّرانگیز باشد را نداشته باشد. چون اگر بخواهد تنفّرانگیز باشد، اخلاقیاتش، روحیاتش یا جسمانیاتش نقض غرض می­شود چون خدا پیغمبر را فرستاده که جاذب باشد، مردم را جذب کند و جلب کند و به سوی خدا دعوت کند و تا پیغمبران و ائمه علیهم السّلام در میان مردم محبوبیتی نداشته باشند، نمی­توانند مردم را جذب کنند. عقلاً باید پیغمبر حالات و صفاتش منفّر نباشد. چون نقض غرض می­شود. غرض از بعثت انبیاء این بود که جذب کنند، جاذبه داشته باشند و جذب کنند. اگر بخواهند طوری باشند که تنفر ایجاد کنند که این غرض الهی نقض می­شود. هیچ وقتی پیغمبران صفات و حالتی در آن­ها ایجاد نمی­شود که مردم از آن­ها دوری کنند. البتّه می­جنگیدند و مبارزاتشلن با مردمی بود، معاند، لجوج، مستکبر، دنیادار، آن ها مبارزه می­کردند و دوری می­جستند، امّا طوری نبود که طبع بشری از آن­ها متنفر باشد، ابداً. همیشه طبع بشری به آن­ها متمایل بوده. وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ [[4]](#footnote-4) اگر قرار بود بک صفتی یا خشونتی در تو باشد، مردم از تو می­گریختند. اما ما طوری کرده­ایم که صفات تو جالب و جاذب باشد، به دلها بنشیند مگر آن دل­های مستکبری که لجوج و عنودند ولذا عقلاً و نقلاً ممکن نیست پیغمبری دارای صفات تنفر­انگیزی باشد. پس اینها که نقل شده اساس ندارد. همین مقدار مریض و بیمار بشود طوری که نتواند و قادر به حرکت نباشد، اشکالی در آن نیست. اگر مردم هم گاهی از اوقات هم می­آورند ملاقات می­کردند آن­ها از رهبان بنی اسرائیل بودند و آن­ها خیال می­کردند که حضرت ایّوب (علیهم السّلام) یک گناهانی مرتکب شده در نتیجه آن گناهان اینطور بلیات بر او روی می­آورد، اولادش می­روند، خودش هم همین­طور. بدنش مریض می­شود. خیال می­کردند. و الّا این مسئله­ای که عفونتی باشد، تنفر آور و ..... اینها نفی شده و از امام صادق (علیهم السّلام) فرمود: چون شاکر بود ابلیس حسد بر او برد. از این راه وارد شد که احوال و فرزندانش و صحّت و سلامت بدن را از او گرفتند که 7 سال یا 18 سال اینچنین گرفتار بود و او همسر وفاداری داشت این مانند پروانه دور شمع، بر گرد شوهرش با همه­ی این مصیبت­ها می­چرخید و هیچ­وقت به او اظهار ناراحتی نداشت. تا اینکه عدّه­ای از همان رُهبانهای بنی اسرائیل آمدند پیش حضرت ایّوب (علیهم السّلام) شماتت کردند و گفتند بگو چه گناهی پیش خدا کردی که این همه بلا بر تو متوجه شده. این را که گفتند حضرت ایّوب دلش به دردآمد تا به اینجا خوب بود احوالش برود و صحّت و سلامت بدنش برود، تحمّل می­کرد اما شماتت دشمنان خیلی بر او سنگین­آور و لذا بعد از این­که به عافیت برگشت از او سؤال کردند که کدام مصیبت بر شما سنگین­تر بود. گفت: شماتةُ الأَعداء. شماتت دشمنان برای من قابل تحمّل نبود. اینجا که إِذْ نَادَى رَبَّهُ[[5]](#footnote-5) به حال مناجات با خدا درآمد و با تمام وجود درخانه­ی خدا نالید. البته در نهج البلاغه داریم: عِنْدَ تَنَاهِي الشِّدَّةِ تَكُونُ الْفَرْجَةُ وقتی شدت به نهایت رسید باب فرج باز می­شود وَعِنْدَ تَضَايُقِ حَلَقِ الْبَلاَءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ. [[6]](#footnote-6). وقتی حلقه­های بلا به هم پیچید کم­کم راه سعادت و رفاه باز می­شود إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ خدا اینچنین مصلحت دیده، پرمحنت­ترین مردم انبیاء هستند. از همه مردم آن کسانی که بیشتر بلا می­بینند انبیاء هستند ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ[[7]](#footnote-7) هر که به انبیاء بیشتر نزدیک باشد، آن­ها هم بیشتر بلا می­بینند در رأس همه مردم، انبیاء از همه شدید البلاءتر هستن. خاتم الانبیاء از همه آن­ها شدیدتر بلا دید و لذا فرمود: مَا أُوذِی نَبِی مِثْلَ مَا أُوذِیتُ[[8]](#footnote-8) هیچ پیغمبری به قدر من در دنیا رنج نکشیده، بیشتر از همه­ی انبیاء، خاتم الانبیاء که محبوب­ترین خلق است اَحَبُّ الخَلقَ الی الله رسول خاتم است. از همه انبیاء و از همه اولیاء بیشتر رنج برده. برای اینکه هیچ پیغمبری آن مصیبتی که پیش آمد و باب ولایت را روی مردم بستند از همه­ی مصیبت ها بزرگتر همین مصیبت بود. چون در زمان هیچ پیغمبری مانند امیر علی (علیه السّلام) نعمتی برای مردم نبود که آن نعمت را از دست مردم گرفتند والّا ما اکثراً توجه نداریم که آن نعمت چقدر ارزنده بود و کنار زدن آن نعمت چه مصیبتی به وجودآورده و لذا رسول خاتم اگر هم آن افراد خبیثی را که می­دانست آن­ها چه مصیبتی خواهند آورد هر وقت آن­ها را می­دید مسلماً رنج می­برد، خون دل می­خورد. با دیدن آن­ها هم برای او مصیبت و مشقتی بود. به هر حال از همه مردم، انبیاء بیشتر صدمه خوردندثُمَ‌ الْأَمَاثِل‌ فالْأَمَاثِل. و إِنَّ فِي اَلْجَنَّةِ مَنْزِلَةً لاَ يَبْلُغُهَا عَبْدٌ إِلاَّ بِالاِبْتِلاَءِ [[9]](#footnote-9) خداوند در بهش منزلتی دارد که کسی به آن نمی رسد مگر با گرفتاری­ها. یک منزل و سعادتی در عالم آخرت هست تا گرفتاری پیش نیاید آدم به آن درجه و منزلت نمی­رسد. به هر حال حضرت ایّوب این­چنین گرفتار شد تا اینکه شدت بلا به آن­جا رسید که خدا را ندا کرد .إِذْ نَادَى رَبَّهُ خود ندا هم دلالت بر این داد که فریادی کشید در عین حال که از درونش می­جوشید. أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ[[10]](#footnote-10) مودبانه با خدا مناجات می­کند. شکایت نمی­کند. همینقدر که خدایا گرفتاری با من تماس گرفته. نگفت مرا مبتلا گرفتار کردی. خیلی انسان­ها می­گویند: خدایا مرا گرفتار کردی. این همه آدم های بی­نماز هستند، منِ نمازخوان را گرفتار کردی. این همه کفّار و تارک الصّلاة و بی نماز و شارب الخمر هستند من که اهل نماز و مسجدم. نگفت مرا گرفتار کردی. أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ گرفتاری به سراغم آمده و باز هم نمی­گوید نجاتم بده. نه وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ [[11]](#footnote-11) گرفتاری به سراغم آمده تو أَرْحَمُ الرَّاحِمِينی. همین مقدار. نگفت: مرریضم کردی، حالا که مریضم کردی شفایم بده. این طور هم نگفته. بیماری به سراغم آمده تو أَرْحَمُ الرَّاحِمِينی. یا در آیه دیگر دارد که أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ[[12]](#footnote-12) یعنی خدایا شیطان از این راه به سراغم آمده که این همه گرفتاریها که با اذن خدا هم بوده، شیطان این عرضه را هم نداشته چون خدا اجازه داده آن هم به خاطر اینکه شاکر بودن ایّوب (علیهم السّلام) را معلوم بشود. نُصب همان عذاب و تعب و رنج هست. تو ارحم الراحمینی. همین مقدار که این مناجات شد ندا رسید ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ[[13]](#footnote-13) همین پای بیمار خودت را بر زمین بمال. که از زیر پایت چشمه صحّت خواهد جوشید. حالا که می جوشد وسیله شست و شو دادن هست هم آب خنکی هم آشامیدن. پس معلوم می­شود باید آن آبی که انسان خودش را با آن می­شوید آن چنان صاف و زلال و پاک باشد که قابل خوردن باشد که هم خود را شست­وشو بده و هم از این آب بخور. شاید بشود استفاده کرد که با آب سرد اگر انسان خودش را بشوید به صحّت نزدیک­تر است. کما اینکه می­گویند حمام گرفتن با آب سرد اگر انسان خودش را بشوید به صحّت نزدیک­تر کما اینکه می­گویند حمام گرفتن با آب سرد منفعت دارد. بشود از این آیه استفاده کرد هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ این آب شست­وشو دادنی است که هم سرد است و هم قابل آشامیدنی است. در دستور دینی هم داریم که خواستید با آبی غسل کنید اوّل آن آب را مزمزه کنید و بخورید از آن آب نه حمّام های سابق که می­خواستند به این دستور عمل کنند آن آب را که دیگران خود را در آن نشسته بودند را مزمزه کردند و کثیف بود. این دستور برای این است که آبی را انتخاب کنید برای غسل کردن و وضو گرفتن که قابل آشامیدن باشد که اینقدر صاف و زلال و پاک باشد. نه اینکه هر آبی که خواستید غسل کنید اوّل بخورید و بعد غسل کنید، همان قدرت از زیرپای اسماعیل شیرخوار آب زمزم را جوشانیده است همان قدرت از زیر پای حضرت ایّوب (علیه السّلام) چشمه صحت جوشانید ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ و لذا پای خود را مالید و از زیر پا چشمه جوشید آب صاف و زلال بالا آمد و خود را در آن آب شست و شو داد و تمام زیباییها به او برگشت. صحت و سلامت، عافیت، نشاط. برگشت به بیابانی که آن جا بود، تبدیل شد به گلستان و گلزار. حتی وقتی همسرش آمد او را نشناخت. چون هر روز می­آمد برایش غذا می­آورد. آمد دید بیابان، سبز و خرم شده و یک جوانی هم در آن وسط نشسته. تعجب کرد که چی شده، ایّوب کجا رفته. تا اینکه گفت: من شوهرت هستم. آن بیابان به گلستان تبدیل شد و خودش هم جوان شد. عافیت و سلامت و صحت و نشاط به او برگشت که می­فرماید: وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ تمام گرفتاری­ها که بود از او برطرف کردیم و خانواده و اولادش که از بین رفته بودند همه را به او برگردانیم و وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ حتی دو چندان به او دادیم. حالا گفتند 12 فرزند بودند که از بین رفته بودند 12 نفر برگشتند زنده شدند و 24 تا شدند آیا مراد این است؟! یا اینکه نه به او اولادی دادیم نوه هایی دادیم که این­ها آمدند جای رفته ها را پر کردند حالا مختلف است بعضی ها گفتند همان اولادی که مرده بودند خداوند آن ها را زنده کرد و به تعداد آن­ها که ؟ ؟ شدند خدا اولاد داد به هر حال هر دو محتمل هست که آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا[[14]](#footnote-14) هم خواستیم رحمت خود را به او نشان بدهیم و هم ذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ در یک آیه ذِكْرَى لِاولی الاَلباب آیه دیگر. که این وسیله تذکر و یادآوری باشد. مسبب الاسباب را نادیده نگیرند. تمام اسباب و وسایل اگر فراهم هست من فراهم کرده ام اگر هم گرفتم، من می­گیرم و بدانند همان کسی که از زیر پای بیماری چشمه صحت می­جوشاند و آن کسی که با دم گاو مرده به بدن انسان مرده زده می­شود او را زنده می کند که در سوره بقره داریم. اوست که يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ . يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ همیشه در حال تذکر و انابه در خانه او باشند. آنچنان که ایّوب (علیه السّلام) بود. إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ [[15]](#footnote-15). لذا در قصّه ای داریم که حضرت موسی (علیه السّلام) به خدا عرض کرد که خدایا من می­خواهم اَعبَدِالنّاس و اَحَبُّ الخلق را ببینم کسی که از همه عابدتر و از همه محبوب تر پیش تو هست را ببینم. خطاب رسید برو کنار دریا، آنجا قریه ای هست با این نشانی، او هست. حضرت موسی آمد رسید دید که یک مردی نشسته مرض جذام و برص او را از پای درآورده است و در عین حال مشغول تصبیح و یاد خداست. به جبرئیل فرمود من دنبال کسی می­گردم که اَعبَد و اَحَبَّ الخَلق باشد. گفت: آن کسی که دنبالش می­گردی همین است. این اَعبَدِالنّاس و اَحَبُّ الخَلق است. گفت من انتظار این را داشتم که یک مرد توابّی، قوّامی، شب زنده داری، روز ها روزه داری، در حال رکوع و سجود همیشه باشد. این را می­خواستم. این که یک آدم گوشه نشین و بی­نوایی است که قادر به حرکت نیست، صیام و قیامی ندارد. جواب شنید که آن­که اَعبَدِالنّاس و اَحَبُّ الخَلقَ الَی الله هست همین هست. بعد گفت حالا بنگر و بشنو که من چه می­گویم و او چه می­کند. گفت: من از جانب خدا مأمورم علاوه بر این بلیّاتی که دارد مرض جذام و برص دارد و فلج شده، مأمورم چشمش را هم نابینا کنم. اشاره به چشم­ها کرد از حدقه درآمد و به رخسارش لغزید. دید دست به دعا برداشت رَبِّ مَتَعتنَی بِهِما حَیثُ شِئتَ و سَلَبتَنی ایّاهُما حَیثُ شِئتَ لَک الحمد و لک الشُکر یا بار یا وصول گفت خدایا تو خواسته بودی که مرا از این نعمت ها برخوردار کردی حالا هم خواستی نعمت داده را از من گرفتی، شکرت می­کنم هم آن موقع که داده بودی شاکرم و هم حالا که گرفتی شاکرم یا بار یا وصول. ای خدای مهربان سعادت بخش. حضرت موسی (علیه السّلام) فرمود: ای بنده خدا من یک آدم مُستجاب الدعوه ای هستم. دوست داری دعا کنم همه­ی آن نعمت­هایی که خدا ازت گرفته برگرداند که سلامت و عافیت برگردد؟ گفت نه دوست ندارم لا اُریدُ شَیئاً مِن ذلک اَختیارُهَ لی اَحَبُّ اِلیَّ مِن اختیاری لِنَفسی آن چیزی را که او برای من پسندد محبوب تر است تا آنچه که خودم برای خودم می­پسندم. یکی خودم برای خودم می­پسندم و یکی او برای من می­پسندد. او پسندیده نابینایم کند دوست دارم. پسندیده مریضم کند دوست دارم. فرمود که من در دعای تو شنیدم که گفتی: یا بارَّ یا وصول. یعنی ای خدای مهربان و ای خدای سعادت بخش. حالا خدا به تو چه مهربانی کرده؟ چه نعمتی داده که اینقدر شکر می کنی یا بارُّ یا وصول می­گویی. گفت در این قریه ای که من هستم هیچ کسی جز من نیست که خدا را بشناسد و خدا را عبادت کند. آیا این محبّت نیست. چه محبّتی بالاتر از این و چه نعمتی بالاتر از این، که توفیق معرفتش را و توفیق عبادتش را به من عنایت فرموده و این بزرگترین نعمت برای من هست. این­ها بندگان شاکر هستند و صابرند. ما هم در دعای ماه رجب می خوانیم: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ صَبْرَ الشَّاكِرِينَ لَک آن صبری که شاکرین دارند در عین حال که محنت و گرفتاری ها دارند، در عین حال هم شاکر هم هستند. این­ها نمونه­هایی هستند که حضرت ایّوب هم عنوان نمونه­ای و اسوه­ای در قرآن نشان داده شده.

پروردگارا به حرمت قرآن کریم و عترت طاهره به همه­ی ما توفیق صبر و شکر عنایت بفرما. الهی آمین

توفیق تحمّل مصائبی که خودت تقدیر کرده­ای بر ما عنایت بفرما الهی آمین

پروردگارا قلب­های ما را منور به نور ایمان و تقوا و یقین بگردان الهی آمین

منوّر به نور محبّت اولیائت بگردان الهی آمین

حسن عاقبت به همه ما عنایت بفرما الهی آمین

الّلهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ و عَجّل فَرَجَهم

1. سوره انبیا آیات 83 تا 84 [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره ص آیه 41 [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره ص آیه 44 [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره آل عمران آیه 159 [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره انبیا آیه 83 [↑](#footnote-ref-5)
6. حکمت 351 نهج البلاغه [↑](#footnote-ref-6)
7. الكافي، الشیخ الکلینی، ج3، ص633، (ط - دارالحديث). [↑](#footnote-ref-7)
8. بحارالانوار مجلسی، ج۳۹، ص۵۶ [↑](#footnote-ref-8)
9. الکافي,جلد۲, صفحه۲۵۵ [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره انبیا آیه 83 [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره انبیا آیه 83 [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره ص آیه 41 [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره ص آیه 42 [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره انبیا آیه 84 [↑](#footnote-ref-14)
15. سوره ص آیه 44 [↑](#footnote-ref-15)